

دانلود مقاله نقد شعر تولدی دیگر فروغ فرخزاد

جهت مشاهده [دانلود مقاله نقد شعر تولدی دیگر فروغ فرخزاد](#) به پایین همین صفحه مراجعه نمایید

تعداد صفحات : 20 صفحه

برای دریافت اینجا کلیک کنید

فرمت WORD قابل ویرایش



• فروغ در تولدی دیگر یک تابلو نقاشی میخ شده به دیوار است که با شجاعتی دوست داشتنی ساز برون رفت از میخ و دیوار را ساز می کند. تولدی دیگر پاسخی است به واقعیت چارچوب و تلاشی است از سوی محدود برای پا گذاشتن به خارج از محدوده.

مقدمه

بدون شک ما در تولدی دیگر، با تولد سر و کار داریم. اما تولد چیست؟ آیا تولد چارچوب است، وهم است، امید است و یا تولد نظم و یک پراتنز در بی نظمی است. چشم ما جهان است و جهان وهمی است که اسارت چشم ما آن را به عنوان یک جهان غیر قابل تردید و ملموس به ما تحمیل می کند. شاید جهان وهمی است که تنها در اسارت چشم ما می تواند پائیز باشد یا بهار، استکان چای روی میز باشد با گربه ای که در کنار گرمای شوفاژ پناه گرفته است. بدون در نظر گرفتن تعریف ما از تولد و بدون در نظر گرفتن چارچوب شاید بتوان ادعا کرد که تولد تنها در درون چارچوب یا اسارت است که می تواند اتفاق بیفتد.

اگر ما تولد را وهم بودن که چارچوب به ما تحمیل می کند بدانیم در قدم بعدی و شاید همزمان با وهم دیگری به نام رهایی روبرو خواهیم بود. اسارت می تواند تنها با تکیه به رهایی به تعریف و درک اسارت نزدیک شود. رهایی در بهترین حالتها تعریف اسارت است. رهایی چارچوب است که در دهان چارچوب نفس می کشد با این وجود ادعا می کند که اسارت نیست. اسارت تابلو نقاشی میخ شده به دیوار، اسارت میخ شده به مکان و زمان است و رهایی، میل یا آرزوی تابلو برای کنده شدن از دیوار. من فکر می کنم رهایی بیش از هر چیزی به اسارت نزدیکتر است، رهایی به جز اسارت نمی تواند. رهایی وهمی است که در چارچوب اسارت نفس می کشد، تغذیه می کند، به پیاده روی می رود، زاد و ولد می کند و در نهایت در زیر بار اسارت به خاک سپرده می شود با این وجود ادعا می کند که اسارت نیست.

واژه ی تولد چه درآستانه ی سرک کشیدن از دهانه ی بام رسیده ی یک رحم و چه در حوزه ی زبان و هنر آلوده به وهمی تب دار است. تولد، وهمی است که نوستالژی وهمی دیگر، رهایی را با دو پای درشت و چهارزانو می نشاند جلو روی اسیر. حس قفس، لمس واقعیتی زیبا در درون وهمی خانمانسوز است. قفس یک ضرورت است و حس قفس بدون قفس نمی تواند اتفاق بیفتد.

فروغ در تولدی دیگر، فروغ است و همزمان فروغ نیست. فروغ در تولدی دیگر دست به گریبان پارادوکس فروغ است. فروغ، آیه ی تاریکیست و همزمان فروغی است که رو به سوی درخت آب آینه چشم دارد. فروغ در تولدی دیگر چارچوبی است که به درک اسارت نزدیک می شود. فروغ در تولدی دیگر یک تابلو نقاشی میخ شده به دیوار است که با شجاعتی دوست داشتنی ساز برون رفت از میخ و دیوار را ساز می کند. تولدی دیگر پاسخی است به واقعیت چارچوب و تلاشی است از سوی محدود برای پا گذاشتن به خارج از محدوده .

تولد، در تولدی دیگر، وهمی است که وهم فروغ را بردوش گرفته به سوی وهمی دیگر کوچ می کند. تولدی دیگر، لب گرفتن از خود است برای درک بهتر و به زیر زبان آوردن خود. " من " در درون این وهم به دنبال تعریفی دیگر از قفس، چارچوب ، و بوم میخ شده ای به نام "من" است. فروغ در مقطع رودرویی با تولدی دیگر به بلوغ فکری لازم رسیده است که در قدم اول از خود "من" لب بگیرد و در قدم دوم و برای رسیدن تعریفی متفاوت از فروغ با فروغ همخوابه شود. بدون شک فروغ در تولدی دیگر حوصله و توان کافی برای باردار شدن را داراست . او در تولدی دیگر یک فروغ آبستن است. فروغ در تولدی دیگر فروغ را بو می کند، لمس می کند ، فروغ را روی زانو می نشاند و موهایش فروغ را با دقت و وسواس تمام و تا سر حد وسواس شانه می زند، در مقابل آینه چشم ها را تا آستانه ی درشت سرمه می کشد. فروغ در تولدی دیگر بام رسیده ی یک رحم با ظرفیت های بالایی زایش است. فروغ تولدی دیگر، بازیگوش، مغرور، و به شدت دوست داشتنی است. در تولدی دیگر فروغ شاهد حضور پررنگ و پهلوانانه تفکر است. تفکر در تولدی دیگر تلاشی است برای تعریف دوباره ای از "من" ، برای تعریف دوباره ای از " آیه تاریک". این تلاش برای بالا رفتن از دیوار طلسم غلیظ خارج از اسارت، مثل تب صمیمی و به شدت دوست داشتنی است.

به نظر من تم اصلی تولدی دیگر ، تولد است. نطفه ی تولدی دیگر، در درون یک دایره بسته می شود، تولدی دیگر در درون همان دایره و در هفت بخش به ظاهر متفاوت و با تکیه به انسجام ذهنی قابل توجهی، به جز بخش پایانی، شکل می گیرد، رشد می کند و در نهایت در نقطه ای دیگر از همان دایره و رو به خودی که خود نیست ، چشم باز می کند. تولدی دیگر، نگاه فروغ است به خود در فاصله ی یک چشم برهم زدن. فروغ در فاصله این چشم بهم زدن با دو فروغ متفاوت دست به گریبان است، او با فروغی روبروست که فروغ نیست.

شاید تولدی دیگر فضای بیشتر، یا شکل و شمایل دیگری را برای نگاه به خود طلب کند. اما نگاه من به تولدی دیگر نگاهی است گذرا و شاید از روی تفنن و صرفا برای ایجاد فضایی است برای کنجکاوای های ذهن خودم. مانع اصلی در این پیاده روی، خود فروغ است که با حضور پررنگ خود ، رسیدن به نزدیکیهای یک نگاه بی طرفانه و چند بعدی به تولدی دیگر را شاید برای من به یک غیر ممکن تبدیل کرده باشد.

بخش اول

همه هستی من آیه تاریکیست

که ترا در خود تکرار کنان

به سحرگاه شکفتن ها و رستن های ابدی خواهد برد

من در این آیه ترا آه کشیدم آه

من در این آیه ترا

به درخت و آب و آتش پیوند زدم

در این بخش "من" سه بار و " ترا " سه بار تکرار می شود. "من اول" همه هستی من آیه تاریکیست که " ترا

اول" را به بردن به سحرگاه شکفتن ها و رستن های ابدی، نوید می دهد. روی صحبت همه ی هستی "من" ،

رو به " ترا" دارد. این " من " می گوید که همه هستی او آیه تاریکیست. با این وجود به "ترا" نوید می دهد که "

ترا" در خود تکرار کنان به سحرگاه شکفتن ها و رستن های ابدی خواهد برد"

در این بخش "من" رو به "تو" اعلام میکند؛ "من در این آیه ترا آه: کشیدم آه و من در این آیه ترا به درخت و آب و آتش پیوند زدم." شناسایی "من" شاید کار آسانی باشد. شاید شکی نباشد که "من" ، شاعر و فروغ است. در مورد "ترا" کار به این آسانی نیست. واژه ی تو می تواند حامل یک صمیمیت و نزدیکی بین دو نفر باشد. شاید شکی نباشد که "من" تولدی دیگر به "تو" احساس نزدیکی می کند، من با تو غریبه نیست و به او علاقه دارد و او را می شناسد. برای شناسایی "ترا" شاید طرح این سوال ضروری به نظر برسد که آیا "تو" تولدی دیگر یک مرد است یا زن؟ در ادامه به این پرسش خواهیم رسید، ولی آنچه که مسلم است این است که "تو" در تولدی دیگر هم نسل فروغ است. و شاید سحرگاه شکفتن ها و رستن های ابدی یک بار اروتیک هم داشته باشد. به عبارتی دیگر "تو" در تولدی دیگر نمی تواند مثلا پدر یا مادر، عمه یا عموی فروغ باشد. و اما در مورد جنسیت این "تو".

تصویر ما از فروغ اتوماتیک وار به ما تحمیل می کند که باید منطقا "تو" تولدی دیگر یک مرد باشد. مثلا یک معشوق. من و تو بسیار به هم نزدیک و دست در دست هم حرکت می کنند و ایندو "تو" و "من" در تولدی دیگر نه تنها سه بار تکرار می شوند که ایندو در ظرف زمانی واحدی هم نفس می کشند. با این وجود من فکر می کنم "تو" در تولدی دیگر یک معشوق یا مرد نیست چرا که تم شعر تولدی دیگر عاشقانه نیست. یک فرق اساسی دیگر که بین "من" و "تو" جلب توجه می کند این است که این "من" است که اکتیو یا فعال است و "تو" در طول تولدی دیگر پاسیو و خاموش می ماند. این اکتیو بودن یک بعدی نیست. در تولدی دیگر نه تنها "من" سخن می گوید بلکه او مفعول هم هست. یک تفاوت دیگر اینکه ظاهرا وجود "تو" به "من" وابسته است. "تو" توسط "من" و در یک آیه آه کشیده می شود. منظور از آیه همان "من" است که سعی در دمیدن "آه" به "تو" را دارد. منظور از آه ، دم، نفس یا زندگی است که "من"، در یک آیه، که تاریک است او را آه می کشد. بنا بر آنچه گفته شد تو و من در تولدی دیگر یک فرد و در عین حال یک فرد نیستند. "من" در تولدی دیگر، فروغ تعریف شده در چارچوب زمان و مکان، "من"، و "تو" در تولدی دیگر تصویری است سورئالیستی و کوششی است عقلانی برای رسیدن به تعریفی متفاوت از و دوباره ای از "من" که با اصرار تمام سعی در دمیدن "آه" (نفس، زندگی) به "تو" را دارد.

به عبارت دیگر "من" در تولدی دیگر اسیر و "تو" انتظار تولد خارج از اسارت است. تولدی که مجبور است در داخل و چارچوب اسارت نفس بکشد. تولدی دیگر تصویری روشن از "من" دارد. او را یک آیه تاریک تعریف می کند. این "من" از یک طرف آیه است، معجزه است با بار مثبت و از طرف دیگر تاریکست (آیه تاریک، مفهوم طلسم را در ذهن تداعی می کند). "من" اسیر در درون این معجزه و برای فرار از آیه تاریک، رو به سوی "تو" می کند.

تولدی دیگر، هیچ شکی در مورد هویت "من" ندارد، "همه هستی من آیه تاریکست". تولدی دیگر "من" را در عین حال که یک معجزه می داند ، اعلام می کند که "من" آیه تاریکی است. "من" در تولدی دیگر ، برای فرار از "من" تکرار کنان به خود وعده می دهد که چشم اندازهای تازه ای را پیش روی آیه تاریک "من" باز خواهد کرد. در واقع ادامه حیات "من"، وابسته به وجود این چشم انداز است و در این معنی "من" هم به نوعی وابسته به "تو" است. "من" بدون "تو" نمی تواند فضای لازم را برای نفس کشیدن پیدا کند.

بخش اول تولدی دیگر موتور حرکت است. در این بخش "من" رو به سوی خود وعده شکفتن و رستن های ابدی می دهد، "من" وعده می دهد که "تو" را به درخت و آب و آتش پیوند زدم. تلاش برای کشیدن "آه" ، تلاش برای پیدا کردن درخت و آب و آتش، در بخش دوم تولدی دیگر اتفاق می افتد. بخش دوم آماده کردن بستر و رحمی مناسب برای رشد و به واقعیت رسیدن "تو" است. تلاشی است برای دمیدن آه به تویی که می تواند در چارچوب "من" نفس بکشد، تویی که "من" نیست.

بخش دوم

زندگی شاید

زندگی يك خيابان درازست که هر روز زني با زنبيلي از آن مي گذرد

زندگی شاید

ريسمانيست که مردی با آن خود را از شاخه مي آویزد

زندگی شاید طفلي است که از مدرسه بر ميگردد

زندگی شاید افروختن سيگاري باشد در فاصله رخوتناك دو همآغوشي

يا عبور گيج رهگذري باشد

که کلاه از سر بر ميدارد

و به يك رهگذر ديگر با لبخندي بي معني مي گوید صبح بخير

زندگی شاید آن لحظه مسدوديست

که نگاه من در ني ني چشمان تو خود را ويران مي سازد

و در اين حسي است

که من آن را با ادراك ماه و با دريافت ظلمت خواهم آميخت

در اتاقي که به اندازه يك تنهائيست

دل من

که به اندازه يك عشقست

به بهانه هاي ساده خوشبختي خود مي نگرد

به زوال زيباي گلها در گلدان

به نهالي که تو در باغچه خانه مان کاشته اي

و به آواز قناري ها

که به اندازه يك پنجره مي خوانند

در اين بخش "من"، يك من کنجکاو، يك من اميدوار است. (شاید فضاي ذهني "من" در اين بخش شباهت زيادي داشته باشد به آدمي که در رودخانه اي و با چشمانی باز و براق و با صبر و حوصله غربال به دست گرفته و مشغول غربال کردن شنها است با اين اميد که بالخره دير يا زود چشمش به برق طلا آشنا خواهد شد.) تولدي ديگر، بدون داشتن انتظارات از پيش تعيين شده و در جاهاي غير منتظره سعي مي کند چشم باز کند. چشمان اين بخش از تولدي ديگر چشمانی کودکی است که به دنبال شکلات خوشمزه کاسه شکلات را زير رو مي کند، يك شکلات در دهان مي گيرد به اميد آنکه خوشمزه بتواند در دهان او جان بگيرد تا در لحظه ي ديگر شکلات را نیمخور از دهان گرفته و به دنبال مزه برتر به شکلاتي ديگر پناه ببرد. در اين بخش تلاش براي تولدي ديگر، به پنج "شاید" پناه مي برد.

با "شاید" اول به خيابان مي رود و براي دست يابي به درخت آب و آتش، به زنبيل زني آویزان مي شود که هر روز از يك خيابان دراز مي گذرد. با تکیه به شايددوم ريسمان مردی مي شود که مردی خود را از شاخه مي آویزد و در شايد سوم طفلي مي شود که از مدرسه برمي گردد. سوار بر "شاید" چهارم سيگار افروخته اي مي شود در فاصله رخوتناك دو هم آغوشي و عبور گيج يك رهگذر و در "شاید" آخر نگاهش يك لحظه ي مسدود مي شود که در ني ني چشمان تو خود را ويران مي سازد. در اينجا جستجو به پايان مي رسد و تولدي ديگر "در اتاقي که به اندازه يك تنهائيست" به زوال گل ها در گلدان مي رسد. در اينجا گل همان "تو" تصويري از آنچه بايد باشد يا مي تواند، يا مي توانسته باشد، و گلدان ظرف است، "من" است، چارچوب است، که تو را در خود دفن دارد. زوال زيباي گلها در گلدان، حضور پر رنگ مرگ را در ذهن تداعي مي کند.

"شاید‌ها" نه تنها "من" را به "تو" ، نه تنها "من" را به درخت و آب و آتش پیوند نمی زند که محصول این همخوابگی و تلاش تولد در درون اسارت حضور پرننگتر از همیشه ی قفس و مطرح شدن مرگ به عنوان تنها راه نجات است. این اتفاق در بخش سوم اتفاق می افتد

بخش سوم

در این بخش، تولدی دیگر کفش‌ها را از پا در آورده ، چشم‌ها را بسته و از خیابان برگشته و با چشمانی خسته "تو" را به خاک سپرده و حالا تنها جنازه "من" را بر دوش کشیده و برای درک این تراژدی به مفهوم "سهم" پناه می برد. واژه ی سهم در این فضا نزدیک به مفهوم تقدیر یا سرنوشت است. واژه ی سهم یک اجبار را در توی پرانتز و با خود یدک می کشد. بنابراین به نظر می رسد که "من" در این بخش پرچم سفید را در مقابل تقدیر، چارچوب، آیه تاریک، طلسم؟ بالا برده و تنها برای درک این تراژدی و با تکیه به شجاعت و غروری با شکوه به پیشواز واقعیت می رود.

آه ...

سهم من اینست

سهم من اینست

سهم من

آسمانیست که آویختن پرده ای آن را از من می گیرد

سهم من پایین رفتن از یک پله متروکست

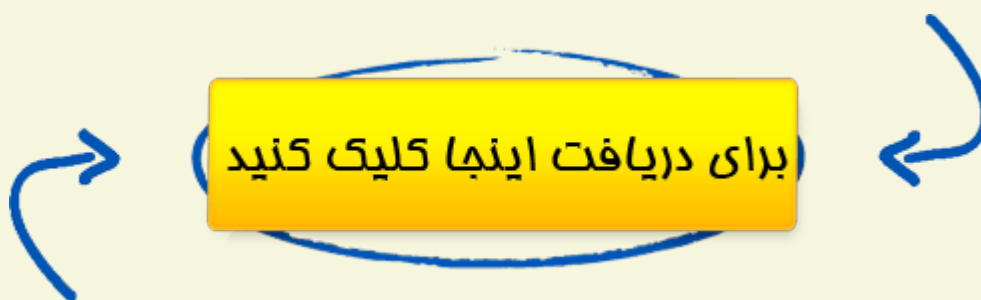
و به چیزی در پوسیدگی و غربت واصل گشتن

سهم من گردش حزن آلودی در باغ خاطره هاست

و در اندوه صدایی جان دادن که به من می گوید

دستهایت را دوست میدارم

در این بخش پنج بار کلمه "سهم" آورده می شود. یک بار کافی نیست برای درک بار این سهم. تنها با تکرار و نگاه پنج باره به سهم است که صدا می تواند آنرا تا حدودی درک کند. برای درک درد واگویه کردن درد یک ضرورت است. این تعریف با بند اول " همه هستی من " هماهنگی دارد. شاید این بخش به نحوی ترجمه یا باز کردن مفهوم " آیه تاریک " بخش اول تولدی دیگر هم باشد. آیه تاریک بخش اول در این بخش آسمانیست که آویختن پرده ای آن را از من می گیرد.



مقالات مرتبط

- [دانلود مقاله زمین](#)
- [دانلود مقاله شهرسازی](#)
- [دانلود مقاله قرصهای معروف اکستازی](#)

از این سایت ها نیز دیدن نمایید

- [ترنس لاین ، مرجع مقالات تخصصی فارسی ایران](#)

- گت پیر ، منع مقالات انگلیسی و فارسی
- دانش رسان ، بیش از 1.5 میلیون مقاله فارسی